

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن
إلى قيام يوم الدين

اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه فى هذه الساعة وفى
كلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتّعه فيها
طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن
العصاة التى جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التى حلت بفنائك عليك منى سلام الله
أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على
الحسين وعلى على بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أولا ثم العن الثانى والثالث والرابع
اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل
أبى سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

چهارشنبه ۹۷/۱۱/۱۷ (جلسه ۴۲۹)

كلام در این بود كه مرحوم آقاى خوئى فرمود مانعیت در صلاة یعنی آنی كه
عدمش در مأمور به اخذ شده است.

ممکن است صرف ترك اخذ شده باشد یعنی يك آن، نماز هیچ مانعی نداشته
باشد.

یا بالاتر از این یعنی یک آن، نماز یک مانعی را نداشته باشند. ترک مایی. مثلاً از حریر نپوشیده باشد.

صورت دوم این بود که مانعیت انحلالی باشد که هر نجاستی یا هر غیر مأكولی مانع از صلاة باشد به طوری که اگر دو تا لباس نجس پوشید، دو تا مانع در نمازش هست.

صورت ثلثه این بود که مجموعه ی این تروک یعنی مجموعه ی ترک ثوب ما لایؤکل لحمه، مجموعه تروک به نحو عام مجموعی یک مانعیت داشته باشد.

صورت رابعه این بود که یک امر بسیطی، حاصل می شود از مجموعه ی تروک و صلاة، مقید به آن امر بسیط است.

مرحوم آقای خوئی فرمود این صور، ثمره دارد.

یک ثمره این بود که اگر کسی مضطر است در نجس نماز بخواند یا در مالایؤکل لحمه نماز بخواند، طبق صورت اولی اگر از اول نماز تا آخر نماز مضطر نباشد می تواند در حد تکبیرة الاحرامش را بدون مانع بخواند، اینجا مانعیت برداشته نشده است چون آنی که مانع در صلاة است و عدمش در مأمور به اخذ شده است، صرف ترک ما است در یک لحظه از صلاة فکیف به این که مانع، ترک یکی از اینها باشد در این صورت قطعاً مانعیت برداشته نشده است چون مضطر به پوشیدن همه ی غیر مأكول اللحم ها که نیست. اما اگر این شخص مضطر باشد از اول صلاة تا آخر صلاة به پوشیدن مالایؤکل لحمه، در این صورت مانعیت برداشته شده چون نمی تواند ولو یک آن از صلاة را بدون مالایؤکل لحمه نمی تواند بخواند.

صورت ثانیه این است که وقتی مانعیت انحلالی است، این شخص قدرت ندارد تمام موانع را ترک کند و مضطر است ولی در غیر اضطرار باید ترک کند. لذا ثمره اش این شد که تقلیل نجاست در صلاة واجب است. اگر کسی ثوبش من الصدر الی الذیل نجس است و آب ندارد، قدرت ندارد بر تطهیر همه اش باید به آن مقداری که می تواند تطهیر کند.

در صورت ثالثه آنی که مانع است که مجموع تروک است، این را مضطر است، مانع برداشته شد. وقتی که مانع برداشته شد، بقیه ی غیر مأكول اللحم ها مانع نیست. لذا اگر این شخص مضطر است که در ثوبی که یک نقطه اش نجس است باید نماز بخواند، می تواند در تمام لباسش نجس باشد هم نماز بخواند چون مانعیت برداشته شده.

صورت رابعه هم همینطور است. اگر چنانچه این شخص، مضطر شد به فعل یکی از این موانع، شرطیت ساقط شده و فرقی نیست همه ی لباس هایش غیر مأكول باشد یا بعضی از لباس هایش چون آن عنوان بسیطی که در مأمور به اخذ شده، او را مضطر به ترکش است و قدرت ندارد و از شرطیت افتاده. دیگر فرقی نمی کند یک ثوبش غیر مأكول باشد یا همه ی ثوب هایش.

این ثمره ی اولی که مرحوم آقای خوئی ره ذکر فرمود.

ثمره ی ثانیه ای که ذکر کرده در ثوب مشکوک است. دیروز عرض کردیم اگر یک ثوبی هست که از خارج یا ایران هست که نمی دانیم از پوست گرگ است که غیر مأكول است یا از پلاستیک یا مأكول است؟ آیا پوشیدن این ثوب مشکوک، مانع از صلاة هست؟ نماز را باطل می کند یا باطل نمی کند؟

مرحوم آقای خوئی می فرماید تارة يك اصلی در مقام هست که آن اصل، احراز می کند این مانع است یا مانع نیست. این را از شك در می آورد. حال که از شك در می آید یا ثابت می شود که از اجزاء غير مأکول نیست یا ثابت می شود که از اجزاء غير مأکول هست. مهم نیست. اگر اصلی باشد که به وسیله ی آن اصل، مورد شك محرز شود دیگر در مانحن فیه اثر ندارد این صور اربعة چون محرز شده. مثل این که نمی دانم این ثوبی که من پوشیده ام از اجزاء غير مأکول است یا از اجزاء مأکول است؟ از پوست گرگ است یا از پوست گوسفند؟ مرحوم آقای خوئی فرموده اینجا اصلی داریم که حال این لباس مشکوک محرز می شود و آن اصل استصحاب است:

این استصحاب را دو جور تقریر فرموده: یکی به نحو عدم ازلی و یکی به نحو عدم نعتی.

به نحو عدم ازلی: می فرماید این لباس، وقتی نبود از اجزاء غير مأکول هم نبود. وقتی که موجود شد خارجا، نمی دانم که وصفش هم محقق شده یا نه؟ استصحاب می گوید نه. اصل جلد محقق شده، ولی آن عدم از اجزاء غير مأکول به قوت خود باقی است. ثوب است و از اجزاء غير مأکول نیست. با توجه به این اصل، این صور اربعة اثر ندارد چون محرز شد که از اجزاء غير مأکول نیست.

این استصحاب را به نحو عدم نعتی هم در محاضرات تقریر فرموده. آن این است که این جلد قبلا یا برگ درخت بوده یا یونجه بوده، یک گیاه و نباتی بوده که این گوسفند خورده و آنها جلد و پوست شده. وقتی این نبات بود، از غير مأکول نبود، وقتی که جلد شد نمی دانم که از غير مأکول هست یا از غير مأکول نیست، استصحاب می گوید از غير مأکول نیست.

این استصحاب می شود استصحاب عدم نعتی چون استصحاب عدم ازلی، سلب حکم است به سلب موضوع. موضوع چون نیست، حکم هم نیست. به خاطر این که وصف، در وجودش احتیاج به موضوع ندارد ولی در عدمش نه. پس استصحاب عدم ازلی، متیقنش سالبه به انتفاء موضوع است ولی استصحاب عدم نعتی، متیقنش هم سالبه به انتفاء محمول است نه به انتفاء موضوع. می گوییم این ثوب وقتی نبات بود، جلد نبود، غیر مأکول نبود، بعد که جلد شده و ثوب شده، نمی دانم غیر مأکول است یا نه؟ استصحاب می گوید این غیر مأکول نیست.

این دو استصحاب هر دو اشکال دارند. غیر از این که کلا استصحاب دلیل بر حجیت ندارد، استصحاب عدم ازلی حجت نیست. نه به خاطر آن اشکالی که می گویند استصحاب سالبه ی به انتفاء موضوع، برای سالبه به انتفاء محمول مثبت است. آن غلط است. مثبت نیست. بلکه به این خاطر که لا تنقض الیقین بالشک از استصحاب عدم ازلی انصراف دارد چون وقتی که می گویند فلانی نیامد، می گوید یعنی چه نیامد؟ او که مرده. می گوید خوب مرده پس نیامده دیگر! می گوید این چه حرفی است؟ ظهور لا تنقض الیقین بالشک جایی است که موضوعی باشد. اگر یک کسی بگوید من یقین دارم فلانی دیشب در مجلس نبوده، متفاهم عرفی از این خطاب این است که فلانی وجود داشته و نیامده به مجلس نه این که فلانی اصلا به دنیا نیامده بوده. استصحاب عدم ازلی از تحت لا تنقض الیقین بالشک خارج است.

اما استصحاب عدم نعتی را خود آقای خوئی هم قبول ندارد و این استحالة است. شیئة الشیء بصورته لابمادته. این ثوب نمی شود گفت وقتی که نبات بود. چون آنی که نبات بود، این نبود بلکه چیز دیگری بود. لذا خود آقای خوئی در موارد استحالة، استصحاب نجاست را قبول ندارد. چوب نجس اگر زغال شد، پاک است. یا سنگ اگر

ملح می شود پاک است. و الا آنجا هم بفرمایید وقتی این کلب بود، نجس بود. لذا به احتمال نود درصد همینطور یک چیزی فرموده یا مقرر برایش خلط شده، نمی دانم. این اصلا با مبانی آقای خوئی ره سازگار نیست.

آن استصحاب عدم ازلی هم ناتمام است. لذا این جا نمی توانیم بگوییم این صلاة، مانع ندارد.

خوب نوبت می رسد به رفع مالایعلمون. در رفع مالایعلمون، نسبت به آن صورت اولی، رفع مالایعلمون جاری می شود چون نمی دانم که آیا مانع در نماز هست یا نیست؟ دوران امر بین اقل و اکثر است. شاید نباشد. رفع مالایعلمون.

در صورت ثانیه هم می فرماید رفع مالایعلمون.

در صورت ثالثه هم می فرماید رفع مالایعلمون.

در صورت رابعه می فرماید قاعده ی اشتغال و احتیاط.

اما چرا در صورت ثانیه می شود رفع مالایعلمون؟ به این خاطر که در صورت ثانیه، مانع ها انحلالی است. این نماز قطعا مشروط به پانصد هزار تا ثوب غیر مأکول است. پانصد هزار تا مانع است. منتها این پانصد هزار و یک، این مشکوک هم آیا اخذ شده یا نه؟ این می شود دوران امر بین اقل و اکثر، رفع مالایعلمون جاری می شود.

در صورت ثالثه چرا رفع مالایعلمون؟ چون در صورت ثالثه، مجموعه ی تروک، عدمش اخذ شده است. خود آن مجموعه ی تروک که عدمش اخذ شده، نمی دانم صدا تا ترک است یا صد و یکی. این ترک هم جزئش هست یا نه؟ رفع مالایعلمون.

در صورت رابعه، احتیاط است چون یک عنوان وجودی در نماز اخذ شده است. نمی دانم در این ثوب مشکوک نماز بخوانم، این عنوان وجودی را احراز کرده ام یا نه؟ اشتغال یقینی استدعی برائة یقینیه. قطعاً نماز من مشکوک است به یک عنوان بسیط وجودی. نمی دانم آن عنوان با این ثوب مشکوک حاصل شد یا حاصل نشد؟ مثل شک در وضو و در طهارت، آنجایی که سبب و مسبب باشد.

این فرمایشات مرحوم آقای خوئی ره در ما نحن فیه به لحاظ ثمره.

حالا مقتضای ادله ی مانعیت، کدام یک از این چهار صورت است؟

می فرماید روایاتی که در مانعیت وارد شده است، چه مانعیت در عبادات و چه مانعیت در معاملات، فرقی نمی کند. برای مانعیت در عبادات، این روایاتی که در باب صلاة است را ذکر می کند و ما هم چندتا را می خوانیم تا ببینیم متفاهم عرفی از این خطابات چیست؟

در باب ۲ از ابواب مصلی:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ سَأَلَ زُرَّارَةَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثَّعَالِبِ وَالْفَنَكِ وَالسَّنَجَابِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْوَبْرِ فَأَخْرَجَ كِتَابًا زَعَمَ أَنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّ الصَّلَاةَ فِي وَبْرِ كُلِّ شَيْءٍ حَرَامٌ أَكَلُهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبْرِهِ وَشَعْرِهِ وَجِلْدِهِ وَبَوْلِهِ وَرَوْثِهِ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسِدٌ لَا تُقْبَلُ تِلْكَ الصَّلَاةُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِي غَيْرِهِ مِمَّا أَحَلَّ اللَّهُ أَكَلَهُ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ هَذَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص - فَاحْفَظْ ذَلِكَ يَا زُرَّارَةَ فَإِنْ كَانَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبْرِهِ وَبَوْلِهِ وَشَعْرِهِ وَرَوْثِهِ وَالْبَانِهِ وَكُلِّ

۱ (۳) - الفنك - دابة صغيرة يؤخذ منها الفرو ... يجلب من بلاد الصقالبة، (حياة الحيوان ۲ -

شَيْءٍ مِنْهُ جَائِزٌ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ ذَكِيٌّ قَدْ ذَكَاهُ الذَّبْحُ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا قَدْ نُهِيتَ عَنْ أَكْلِهِ وَحُرْمٍ عَلَيْكَ أَكْلُهُ فَالصَّلَاةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسِدٌ ذَكَاهُ الذَّبْحُ أَوْ لَمْ يُذَكَّهُ.

سند این روایت تمام است. این روایت می فرماید که نماز در وبر هر چیزی که اکلش حرام است، فاسد است و باطل است. نگویید حضرت فرموده لا تقبل صلاته یعنی ثواب ندارد. چون در ذیلش دارد حتی یصلی فی غیره. اگر کسی نمازی خوانده که مثلاً حضور قلب نداشته و حواسش در نماز نبوده، بگوید دوباره می خواهم بخوانم با حضور قلب. این معنا ندارد. نمازی که صحیح بوده، نمی شود دوباره خواندش با حضور قلب.

ش: تبدیل امتثال می کند.

أ: تبدیل امتثال خلاف ظاهر است و غلط است.

در خود روایات نافله هم دارد که خداوند سبحان نافله را جعل فرموده به این خاطر که ممکن است انسان در بعضی از حالات نماز حضور قلب نداشته باشد و قبول نشود، این نافله ها در واقع این نماز را وصله می کند. اگر قرار بود که نمازی که قبول نمی شود قابل تکرار باشد، حضرت می فرمود خودش را تکرار کن.

ش: چون شاید دوباره نتواند حضور قلب پیدا کند.

¹ (٤) - ورد في هامش المخطوط ما نصه - قوله و كل شيء منه يحتمل أن يراد به كل شيء نجس منه كالدّم و المنى. و يحتمل أن يراد أن الحكم غير مختص بصورة اجتماع هذه الأشياء كما يشعر به واو العطف، بل الحكم بفساد الصلاة ثابت في كل فرد من الأفراد المذكورة على انفراد فلا يدل على حكم ما عداها كالسنن و الظفر و العظم و العرق و الريق و نحوها، و الله أعلم على أن (فيه) للظرفية و لا يصدق حقيقة في غير لباس المصلي. (منه قده).

أ: اگر نتواند در نافله می تواند حضور قلب داشته باشد؟! نافله ی بدون حضور قلب که جبران نمی کند. فرع که اولی از اصل نمی شود.

لذا کسانی که نمی دانند قصر است یا تمام است و می خواهند احتیاط کنند و ثواب کامل ببرند، اول تمام را بخوانند که رکعاتش بیشتر است بعد قصر را بخوانند تا ثواب کامل را ببرند و الا اگر اول قصر را بخوانند، تمام بعدی افضلیتی ندارد. یا مثلاً اگر نسبت به امام جماعت شک دارد، اول نماز جماعتش را بخواند و بعد نماز فرادی را.

و عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ أَبَا الْحَسَنِ عَ عَنْ لِبَاسِ الْفِرَاءِ وَ الصَّلَاةِ فِيهَا فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِيهَا إِلَّا فِي مَا كَانَ مِنْهُ ذَكِيًّا قَالَ قُلْتُ: أَوْ لَيْسَ الذَّكِيُّ مِمَّا ذُكِّيَ بِالْحَدِيدِ قَالَ بَلَى إِذَا كَانَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ الْحَدِيثُ.

این روایت سندش ضعیف است.

این روایت هم دلالت می کند نماز در غیر مأكول اللحم جائز نیست.

و عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ أَبِي تَمَامَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَ إِنَّ بِلَادَنَا بِلَادٌ بَارِدَةٌ فَمَا تَقُولُ فِي لُبْسِ هَذَا الْوَبْرِ فَقَالَ الْبَسْ مِنْهَا مَا أَكَلَ وَ ضَمِنَ

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ يَسْقُطُ عَلَيَّ ثَوْبِي الْوَبْرُ وَ الشَّعْرُ مِمَّا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ مِنْ غَيْرِ تَقِيَّةٍ وَ لَا ضَرُورَةٍ فَكَتَبَ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهِ.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيِّ ع قَالَ: يَا عَلِيُّ - لَا تُصَلِّ فِي جِلْدٍ مَا لَا يُشْرَبُ لَبْنُهُ وَ لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ

وَ فِي الْعِلَلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا تَجُورُ الصَّلَاةَ فِي شَعْرِ وَ وَبَرٍ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ لِأَنَّ أَكْثَرَهَا مُسْوَحٌ.

و هكذا، روایات در این باب زیاد است. هم در موارد خاصی مثل سنجاب و ثعلب و اینها بالخصوص وارد شده و هم عناوین کلیه ای که مثلا خون دید.

این روایات دلالت می کند که صلاة در غیر مأكول اللحم جائز نیست.

یک روایتی هست که مرسله است ولی در علل شیخ صدوق مرسله نیست:

وَ عَنْهُ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَكْرَهُ الصَّلَاةَ فِي وَبَرٍ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ

این روایت درست است که «رجل» دارد و مرسله است ولی شیخ صدوق ره درعللش نقل می کند عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ که دیگر ارسال ندارد و این روایت صحیحه است.

کسی ممکن است بگوید این روایت، کار شما را خراب می کند چون به قرینه ی یکره، آن نهی ها حمل می شود بر کراهت نه این که باطل کند. یعنی ثوابش کمتر است.

مرحوم آقای خوئی در جایش خودش فرموده این حرف درست نیست چون کراهت در لغت به خلاف کراهت اصطلاحی است. کراهت در لغت یا به معنای حرمت است یا مجمل است. اگر به معنای حرمت باشد که چه بهتر. اگر مجمل باشد، هیچ وقت اجمال مخصوص منفصل، سرایت نمی کند به روایتی که مبهم نیست. لاتصلها ظهور در نهی دارد و این روایت منفصل، اجمالش سرایت نمی کند.

مضافاً به این که به مسلک آقای خوئی ره اصلاً اجمال نیست چون یکره، جامع بین نهی و کراهت اصطلاحی است و مسلک آقای خوئی این است که هر جایی که اصل زجر ثابت شود، ترخیص بر خلاف نیاید، عقل حکم به حرمت می کند چون حرمت و وجوب، چیزی غیر از لابدیت عقلیه نیست.

بعد می فرماید مستفاد از این روایات مانعیت آن صورت ثانیه است که انحلالی باشد و آن سه صورت دیگر، خلاف ظاهر است.